



## پیغام عشق

قسمت سیصد و دهم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۶۵ گنج حضور، بخش اول

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۲۴

قسمتِ خود، خود بُریدی تو ز جهل

قسمتِ خود را فزاید مردِ اهل

\*مردِ اهل: انسان لایق، شایسته و سزاوار

تو به علت نادانی، هشیاری جسمی و انباشتگی چیزها در مرکزت سهم خود را از آن چیزی که زندگی در این لحظه به تو می‌دهد، قطع نمودی. اما یک انسان لایق و شایسته قسمت خودش را از برکات و چهار خاصیت اساسی زندگی، «عقل، قدرت، هدایت و حس امنیت» با فضاگشایی بیشتر می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۵۷

یا تو پنداری که تو نان می‌خوری

زهرِ مار و کاهش جان می‌خوری

تو مرکزت همانیدگی ست و از طریق آن‌ها می‌بینی و خیال می‌کنی عشق و کیفیت زندگی و شادی می‌خوری. درحالی‌که غصه، ترس، حسادت، نگرانی، اضطراب، احساس گناه، حس سیری‌ناپذیری، هرچه بیشتر بهتر، کینه و انتقام‌جویی می‌خوری. مطمئن باش این‌ها زهر مار است. هم تن خود را از بین می‌بری و هم جان هشیاری‌ات را.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۷۰

مَخزَن آن دارد که مخزن ذاتِ اوست

هستی او دارد که با هستی عَدُوست



کسی دارای معدن و کیفیت زندگی و خوشبختی است که فضا را باز کند و این مخزن از ذات خداوند بیاید. آن کسی می‌تواند بگوید هستی دارد که با هستی جسمی، حس هویت در ذهن دشمن است، به محض این که حس هویت و دردی را تجربه می‌کند، آن را شناسایی کرده و می‌اندازد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۹

الست گفتیم از غیب و تو بلی گفتی

چه شد بلی تو چون غیب را عیان کردیم؟

ای انسان، از عالم غیب از تو پرسیدیم: آیا من پروردگارت نیستم؟ و تو پاسخ دادی: آری. حال که می‌خواهم در این جهان در حالی که تو در جسم هستی این حقیقت را ثابت کنم و در تو به خودم زنده شوم، هر لحظه می‌گویی نه من از جنس تو نیستم، به اتفاق این لحظه بله نمی‌گویی و فضا را نمی‌گشایی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۶

چون بسی ابلیس آدم‌روی هست

پس به هر دستی نشاید داد دست

چون انسان‌های زیادی هستند که من‌ذهنی دارند ظاهرشان انسان ولی مرکزشان ابلیس و همانندگی است، پس خودتان را از آنان محافظت کنید، روا نیست که به هر دستی، دست دوستی دهید و با او همنشین شوید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۲۸

قبله جان را چو پنهان کرده‌اند

هر کسی رو جانبی آورده‌اند



از آن رو که قبلهٔ جان، مرکز عدم، را در زیر همانیدگی‌های خود پنهان کرده و آن را گم کرده‌اند، بنابراین هرکسی رو به جانبی نهاده و چیزی که در مرکزش قرار دارد را قبله دانسته و آن را می‌پرستد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷

دیدها را چون نظر از دیده باقی رسید

دیدها شرمین شود از دیده فانی چرا؟

\*دیده باقی: چشم معنی، چشم دل، بصیرت

\*شرمین: با حیا، شرم زده، شرمگین

\*دیده فانی: چشم حس، چشم ظاهر

ای انسان، وقتی از دیده و چشم خدا به تو دیده جاودانه، دید عدم‌بین، رسیده و می‌توانی از طریق زندگی و با دید او ببینی، چرا این دید عدم‌بین در تو از دید فانی همانیدگی‌ها خجالت می‌کشد و خودش را بیان نمی‌کند؟ در حالی که باید با فضاگشایی دید فانی من ذهنی را از دست بدهی و افتخار کنی به این که با دید زندگی فکر و عمل می‌کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷

در زمانه صاحبِ دامی بود؟

همچو ما احمق که صیدِ خود کند؟

آیا در روزگار، در کل کائنات، صیادی به حماقت ما انسان‌ها پیدا می‌شود که برای خود تله من‌ذهنی را گذاشته و با همانیده شدن با چیزها هشیاری خودش را شکار کند؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۳۴



این عجب که جان به زندان اندر است

و آنگهی مفتاح زندانش به دست

\*مفتاح: کلید

عجیب این است که هشیاری در زندان ذهن و همانیدگی اسیر شده است، در حالی که کلید این زندان در دست خود هشیاری است. [ما به اشتباه زندان ذهن را خانه خودمان می‌دانیم. با فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه که قضا و اراده خدا برای بیداری ما از خواب ذهن به وجود می‌آورد، کلید را به دست داده تا با مرکز عدم قفل را باز کرده و از ذهن آزاد شویم.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷

حَزْمُ أَنْ بَاشَدَ كِه ظَنِّ بَدِّ بَرِي

تا گریزی و شوی از بد، بری

دوراندیشی و احتیاط اقتضا می‌کند که به من‌ذهنی خودت که هر لحظه در حال تخریب و خرابکاری ست، بدگمان باشی؛ تا بتوانی از بدی‌ها، گرفتاری‌ها و مسائلتش دور شوی و نجات یابی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸

حَزْمُ سَوْءِ الظَّنِّ كَفْتَه سَتِ أَنْ رَسُول

هر قدم را دام می‌دان ای فضول

حضرت رسول فرموده‌اند: حزم، دوراندیشی و احتیاط به معنای سوءظن و بدگمانی به من‌ذهنی خویش است. ای من‌ذهنی پرگو که دائماً حول همانیدگی‌های مرکزت حرف می‌زنی، بدان که در هر قدم و هر لحظه یک دام همانیدگی ست.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۹



روی صحرا هست هموار و فراخ

هر قدم دمی ست، کم ران اوستاخ

با دید ذهنی بیابان و صحرای ذهن به ظاهر هموار و پهناور است اما در هر قدم یک دامِ همانیدگی نهاده شده است؛ بنابراین گستاخانه، بدون توجه، حزم و احتیاط در این صحرای ذهن متاز.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۰

آن بزِ کوهی دود که دام کو؟

چون بتازد، دامش افتد در گلو

به عنوان مثال بزِ کوهی در صحرا می دود و با خود می گوید دام کجا بود، آن را انکار می کند؟! همین که مقداری پیش می رود در تله می افتد.

درست مثل ما انسان ها که به دام همانیدگی ها توجه نمی کنیم، پس از چند صباحی تاختن در دنیا گرفتار دام ها می شویم و هشیاری ما به تله می افتد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷۴۱

ای دل، چو به دامِ او فتادی

از بندِ هزار دام رستی

ای انسان، اگر در این لحظه با فضاگشایی به دام خدا بیفتی و فضا را همچنان گشوده نگه داری، از بند هزار دام همانیدگی نجات می یابی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۱



کار، پنهان کن تو از چشمانِ خود

تا بودِ کارتِ سلیم از چشمِ بد

کار کردن روی خود را از چشمان من ذهنی‌ات پنهان کن یعنی ذهنت را خاموش کن تا کار عدم کردن مرکزت از آسیب چشم بد من ذهنی خودت و من‌های ذهنی دیگر سالم و در امان بماند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۲

خویش را تسلیم کن بر دامِ مُزد

وانگه از خود بی ز خود چیزی بدزد

خود را بر فضای گشوده‌شده مرکزت که دامِ مزد است تسلیم کن، مرکزت را عدم نگه‌دار؛ آن‌گاه از من‌ذهنی‌ات بدون این‌که بفهمد چیزی را بردار، یک همانیدگی را بینداز، تا از زندگی مزد حضور بگیری.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۳۳۰

هر که بستاید تو را، دشنامِ ده

سود و سرمایه به مفسدِ وامِ ده

هر کس که تو را ستایش و تحسین و تأیید کند و با این کار تو را به من‌ذهنی که عاشق تأیید و توجه است بکشاند، دشنامش بده؛ یعنی این شیرینی مسموم تأییدات مردم را نخواد و سود و سرمایه تأیید، توجه و بزرگ‌شدن را به من‌ذهنی نیازمند و فقیر واگذار کن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۱

دیو چون عاجز شود در افتتان



## استعانت جوید او زین انسیان

\*اِفْتِتان: گمراه کردن

وقتی شیطان از گمراه کردن شما که می‌خواهید فضا را باز کرده و من‌ذهنی را بیندازید عاجز و ناتوان می‌شود، از من‌های ذهنی اطراف کمک می‌گیرد که انسان را از ادامه کار روی خود بازدارد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۲

که شما یارید با ما، یاری

جانب ما یید جانب داری

ای من‌های ذهنی، شما یار ما و طرفدار ما هستید؛ به ما یاری رسانید و از ما طرفداری کنید، این شخص دارد به حضور می‌رسد، به او حمله کنید و او را به ذهن بکشانید و به واکنش وادارید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

تا کُنی مَر غیر را حَبْر و سَنی

خویش را بدخو و خالی می‌کُنی

\*حَبْر: دانشمند، دانا.

\*سَنی: رفیع، بلندمرتبه.

تا زمانی که می‌خواهی دیگران را خردمند و دانشمند کنی و آن‌ها را تغییر دهی، اتصال با زندگی قطع می‌شود، از جنس ذهن می‌شوی، خوی من‌ذهنی را گرفته و بدخو می‌شوی. خودت را از زندگی خالی می‌کنی و بی‌انرژی می‌شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۲





چشم داری تو، به چشم خود نگر

مَنگر از چشمِ سفیهی بی خبر

اگر با فضاگشایی‌های پی‌درپی به چشمِ عدم‌بین درونت دست یافته‌ای، فضا را بگشا و با چشمِ عدم‌بین. مبادا با چشمِ حماقت همانیدگی‌های مرکزت، چشم من‌ذهنی، به جهان و آدم‌ها بنگری.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۳

گوش داری تو، به گوش خود شنو

گوشِ گولان را چرا باشی گرو؟

\*گول: احمق؛ ابله و گولان در این جا به معنی گم‌شدگان در ذهن و من‌های ذهنی است.

تو گوشِ عدم‌داری، با گوشِ خودت بشنو. چرا گوشِ خود را به من‌های ذهنی احمق سپرده‌ای و تو نیز به سخنان احمقانه آن‌ها گوش می‌کنی؟! چرا قدرت تشخیص خود را به کار نمی‌بری؟! چرا فضا را نمی‌گشایی تا به گوشِ زندگی دست‌یابی؟! دست‌یابی؟!!

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۴

بی ز تقلیدی، نظر را پیشه کن

هم برای عقلِ خود اندیشه کن

تقلید را رها کن و با دیدِ زندگی ببین، ذهنت را خاموش و آن را در خدمت اندیشه‌ات (دید نظر) قرار بده. اجازه بده خردی که کائنات را اداره می‌کند در ذهنت بنویسد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲



نه تو اَعْطِینَاکَ کَوْثَرَ خَوَانِدَه‌ای؟

پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای؟

مگر تو آیه «به تو کوثر عطا کردیم» را نخوانده‌ای؟ پس چرا در من‌ذهنی خشکیده و تشنه لب مانده‌ای و آب حیات و برکات زندگی به تو نمی‌رسد؟! [خداوند فراوانی و بی‌نهایتش را به ما عطا کرده است.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۳

یا مگر فرعون‌ی و کَوْثَرَ چو نیل

بر تو خون گشته‌ست و ناخوش، ای علیل

یا شاید تو ای بیمار دل مانند فرعون من‌ذهنی داری که کوثر بی‌نهایت فراوانی خدا برای تو مانند رود نیل تبدیل به خون گشته و ناخوش شده‌است؟! [اکنون رودخانه برکت خدا جاری می‌شود، برای کسانی که فضاگشا هستند، آب، شادی بی‌سبب، آرامش و برای کسانی که مرکزشان جسم است و من‌ذهنی دارند تبدیل به خون یعنی درد می‌شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۴

توبه کن، بیزار شو از هر عدو

کو ندارد آبِ کَوْثَرَ در کدو

توبه کن، به یاد بیاور که کارت اشتباه است و از هر همانیدگی و از هر من‌ذهنی که آب کوثر، بی‌نهایت فراوانی خدا، را در کدوی مرکزش ندارد پرهیز کن و با آن‌ها معاشرت نکن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۵

هر که را دیدی ز کَوْثَرَ سرخ‌رُو



او محمد خُوست با او گیر خُو

هرکسی را دیدی که از فراوانی فضای گشوده شده در درونش صورتش سرخ است، یعنی به خدا و زندگی زنده شده و ضربان زندگی به سرعت در او می زند، او خوی محمدی دارد، با او رفیق و قرین شو بگذار خوی او به تو سرایت کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۷

هر که را دیدی ز کوثر خشک لب

دشمنش می دار هم چون مرگ و تب

هرکسی را دیدی که از فراوانی مرکز عدم و فضای گشوده شده بی نصیب و خشک لب است، او را مانند مرگ و تب دشمن هشیاری حضور خود بدان.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۸

گرچه بابای تو است و مام تو

کو حقیقت هست خون آشام تو

\*مام: مادر

گرچه او پدر یا مادر تو است، اما چنین کسی که درد و باورهای همانیده دارد در حقیقت خون هشیاری تو را می آشامد.  
[هر چند ما باید با والدین با کمال احترام برخورد کنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۹

از خلیل حق بیاموز این سیر

که شد او بیزار اول از پدر



\*خلیل: ابراهیم خلیل الله

\*سیر: جمع سیره به معنی سنت و روش

از خلیل الله، حضرت ابراهیم، این شیوه را بیاموز که نخست از پدر بت پرست خود بیزار شد؛ زیرا هرکسی که بت‌های ذهنی و همانندگی‌هایش را می‌پرستد، در راه معنوی به ما ضرر می‌زند و هیچ چیز به ما نخواهد داد.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۴۹، بیت شانزدهم

برادرم، پدرم، اصل و فصل من عشق است

که خویش عشق بماند، نه خویشی نسبی

\*نسبی [عربی: نسبی، منسوب به نسبیة]: دارای رابطه خویشاوندی از طریق خویشاوندی؛ مقابل سببی.

برادرم، پدرم، تمام فامیل و هرکسی که دارم عشق است. تنها خویش عشقی یعنی کسی که به عشق زنده شده است باقی می‌ماند، نه خویش نسبی، من‌های ذهنی فامیلی! فقط یک هشیاری وجود دارد که در همه کس و همه چیز جاری است. هرکس به اندازه‌ای که به زندگی زنده می‌شود، می‌تواند این خویشی را درک کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۴

خُنک آن دم که نشینیم در ایوان من و تو

به دو نقش و به دو صورت، به یکی جان من و تو

\*خُنک: خوش؛ خوشا



خوشا به حال ما که در این لحظه از همانیدگی‌ها جمع شده و در ایوان یکتایی کنار هم می‌نشینیم. اگرچه ما دو صورت مختلف، دو نقش، دو وظیفه و دو کار جدا از هم انجام می‌دهیم اما به یک جان، به یک هُشیاری زنده‌ایم و در بالاترین نقطه این عالم با ریشه بی‌نهایت قرار می‌گیریم. دیگر هیچ همانیدگی نمی‌تواند هُشیاری ما را جذب کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۵

هر ولی را نوح و کشتیبان شناس

صحبتِ این خلق را طوفان شناس

هر ولی و یا هر انسانی مثل مولانا را شبیه حضرت نوح و کشتیبان بدان و در مقابل هم‌نشینی و هم‌صحبتی با من‌های ذهنی را مانند طوفان؛ چراکه هر من‌ذهنی مقدار زیادی بادِ درد به این جهان می‌دمد و طوفان درد برپا می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۹۶

درحقیقت دوستان دشمن‌اند

که ز حضرت دور و مشغولت کنند

درحقیقت دوستان تو دشمن تو هستند. تمام همانیدگی‌ها و هرچیزی که با من‌ذهنی جذبش می‌شوی و خوشت می‌آید و به‌نظر تو فضاگشایی لازم نیست این‌ها دشمن تو هستند. زیرا وقتی به‌سوی آن‌ها می‌روی و فضا را باز نمی‌کنی تو را از بارگاه خدا دور و مشغولت می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۶

کم گریز از شیر و اژدرهای نر

ز آشنایان و ز خویشان کن حذر



از شیر و اژدها فرار نکن، از آشنایان و خویشاوندان خود بترس که با مرکز همانیده پُر درد نمی گذارند به زندگی زنده شوی. [این گفته مولانا بدان معنا نیست که ما از همه نزدیکان خود جدا شویم، بلکه بر این امر تأکید دارد که من‌های ذهنی روی ما اثر می گذارند، ما با فضاگشایی می توانیم از شرّ و گزند آن‌ها مصون شده و به آن‌ها نیز کمک کنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۷

در تلاقی روز گارت می برند

یادهاشان غایبی ات می چرند

در ملاقات با من‌های ذهنی انرژی بد، بحث و جدل، صحبت کردن راجع به همانیدگی‌ها، تو را از این لحظه ابدی خارج کرده و به زمان گذشته و آینده، و درد می کشانند؛ زندگی تو را تلف می کنند. حتی بعد از آن که از آن‌ها جدا می شوی یاد آن‌ها تو را رها نمی کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۴

مؤمنان در حشر گویند: ای مَلک

نی که دوزخ بود راهِ مُشْتَرک؟

مؤمنان در روز قیامت، روز زنده شدن به خدا، گویند: ای فرشتگان، مگر دوزخ راهِ مشترک مؤمنان و کافران نبود؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۵

مؤمن و کافر بر او یابد گذار

ما ندیدیم اندرین ره، دود و نار

\*نار: آتش



که قرار بود هم مؤمن و هم کافران از آن جا رد شوند ما در راه دوزخ این دود همانیدگی و آتش درد را ندیدیم .

قرآن کریم، سوره مریم ۱۹، آیه ۷۱

«وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا»

«و هیچ یک از شما نیست که وارد جهنم نشود [هر انسانی باید بیاید من ذهنی درست کند و از من ذهنی دوباره فضا را

باز کند و هشیارانه به بی نهایت او تبدیل شود]، و این حکمی است حتمی از جانب پروردگار تو.»

قرآن کریم، سوره مریم ۱۹، آیه ۷۲

«ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا»

«آنگاه پرهیزگاران [آن هایی که به مثلث واهمانش می آیند صبر و شکر و پرهیز دارند را نجات می دهیم]. ستمکاران

[یعنی من های ذهنی] را همچنان به زانو نشسته [یعنی منتظر] در آنجا وامی گذاریم.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۶

نک بهشت و بارگاه ایمنی

پس کجا بود آن گذرگاه دنی؟

\*دنی: پست، ناکس، حقیر

اینک بهشت و بارگاه ایمن و پناه دیده می شود، پس کو آن گذرگاه پست و هولناک؟

[انسان مؤمن که فضا را باز کرد و به بی نهایت او زنده شد، جهنم و دردی نمی بیند. شادی بی سبب، فضای گشوده شده،

بی نهایت خدا، کوثر و فراوانی، همه را شیرین و در همه زندگی را می بیند، نمی ترسد چون دیگر همانیدگی ندارد.

حس امنیّت، قدرت، عقل خدا و هدایتش به او می رسد.]



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۷

پس ملک گوید که آن رَوْضه‌ی خُضَر

که فلان جا دیده‌اید اندر گذر

\*رَوْضه: باغ؛ بهشت

\*خُضَر: سبز

فرشتگان می‌گویند: آن باغِ سبز و آن بوستانی که در گذرگاه دیده‌اید.

[ادامه در بیت بعد]...

حدیث

«دسته‌هایی از مردم به درهای بهشت آیند و گویند: مگر خدا به ما وعده نداده بود که به دوزخ درآییم؟ به آنان گفته

شود: بر آن گذشتید و آن، خاموش بود.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۸

دوزخ آن بود و سیاست‌گاهِ سخت

بر شما شد باغ و بُستان و درخت

آن جا که یک باغ سبز و خرمی را دیدید همان جهنم و تنبیه‌گاهِ سخت بود. ولی برای شما به باغ و بستان و درخت‌زار

مبدل شد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۹

چون شما این نفسِ دوزخ‌خوی را





## آتشی گبرِ فتنه جوی را

\*نفس دوزخ خوی: نفس اماره که صفت دوزخی دارد

\*گبر: کافر

چون شما این را نفسی که خوی دوزخ دارد، سیرینا پذیر است، مرتب می‌خواهد چیزهای زیادی را انباشته کند و با آن همانیده شود، درد و آشوب را دوست داشته و کافر است چراکه از طریق همانیدگی‌ها می‌بیند.

[ادامه معنا در بیت بعد]...

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۶۰

جهدها کردید و او شد پر صفا

نار را گشتید از بهر خدا

با مجاهده، فضاگشایی، آن را با صفا کردید. صفا، نابی و خلوص ایجاد کردید. آن آتش دردها را برای زنده شدن به خدا، شناسایی و خاموش نمودید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۶۱

آتش شهوت که شعله می‌زدی

سبزه تقوی شد و نور هدی

آتش شهوت که جاذبه همانیدگی بود و شعله می‌کشید در اثر مجاهده، فضاگشایی و صبر شما تبدیل به سبزه تقوا و نور هدایت شد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۶۲



آتش خشم از شما هم حلیم شد

ظلمتِ جهل از شما هم علم شد

\*حلم: بردباری، شکیبایی

آتش خشم در شما تبدیل به فضای گشوده شده و حلم و بردباری شد. ظلمت جهل و دید همانیدگی تبدیل به علم خدا شد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۶۳

آتش حرص از شما ایثار شد

و آن حسد چون خار بُد، گلزار شد

آتش حرص، نیروی محرکه‌ای که انسان را به سوی همانیدگی‌ها می‌برد، تنگ‌نظری، مقایسه، حسادت و کم‌یابی، تبدیل به ایثار و بخشش شد و آن حسد نیز که مانند خار بود و درد ایجاد می‌کرد به گلزار فراوانی‌اندیشی تغییر یافت.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۶۴

چون شما این جمله آتش‌های خویش

بهر حق گشتید جمله پیش‌پیش

چون شما همه این آتش‌های خودتان را که از مرکز همانیده می‌آمد به خاطر خدا قبل از هر چیز کشتید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۶۵

نفس ناری را چو باغی ساختید

اندر و تخم وفا انداختید



در این صورت نفس پر از درد را تبدیل به باغ و بوستان کردید و خاصیت گرفتارکنندگی و دردزایی اش را ازدست داد. و تخم وفا، فضاگشایی و وفای به پیمان آلت را کاشتید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۹

آن یکی الله می گفתי شبی

تا که شیرین می شد از ذکرش لبی

شخصی در یک شب نام الله را بر زبان می راند، تا بر اثر این ذکر دهانش شیرین و حالش بهتر شود. [شب در این جا نماد ذهن و ذکر الله به معنی فضاگشایی، یکی شدن با خدا و خواندن اشعار مولانا است. شما هر موقع تسلیم می شوید، در واقع به زندگی زنده می شوید و دهانتان شیرین می شود. در چنین حالتی نباید در انتظار شنیدن یک پیغامی در ذهن تان باشید، نباید اجازه دهید ذهن تان دخالت کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۰

گفت شیطان: آخر ای بسیارگو

این همه الله را لبیک گو

\*لبیک: قبول می کنم، امر تو را اطاعت می کنم.

شیطان به او گفت: ای شخصی که دائماً الله الله می گویی، بگو بدانم برای این همه ذکر که می گویی، پاسخی هم به تو می رسد؟ [شیطان با هشیاری جسمی سخن می گوید یعنی در ذهنش این سؤال پیش می آید که نتیجه این همه کار روی خود چیست؟]

با تشکر: سمانه



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com